



آرزوی رفتن به جهنم؛ توضیحی درباره یک داستان در بوستان سعدی

وحید سبزیان پور^{۱*}

۱. نویسنده مسئول، استاد، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: wsabzianpoor@yahoo.com

در داستان پنجم باب دوم بوستان، آمده است:

دو اندرز فرمود بر روی آب	مرا شیخ دانای مرشد شهاب
دوم آن که در نفس خودین مباش	یکی آن که در جمع بدین مباش
چو بر خواندی آیات اصحاب نار	شنیدم که بگریستی شیخ زار
به گوش آمدم صبحگاهی که گفت	شبی دانم از هول دوزخ نخفت
مگر دیگران را رهایی بدی	چه بودی که دوزخ ز من پر شدی
که در بند آسایش خلق بود	کسی گوی دولت ز میدان ربود

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۷۱)

در بیت پنجم، شیخ آرزو کرده است که کاش جهنم از وجود من پر شود تا جایی برای عذاب دیگران باقی نماند. این آرزوی شیخ که در قالب یک جمله استفهامی به منظور خواهش و تمنا آمده است از شطحیات عارفانه‌ای است که با معیارهای مادی و دنیایی سازگاری ندارد و در یک فضای معنوی و عرفانی تفسیر می‌یابد.^۱ از آن جا که چنین مضمونی در فرهنگ اسلامی و قرآنی وجود ندارد لازم است سرچشمه‌های فکری آن را در منابع ایرانی جستجو کنیم. این آرزو یادآور داستان زندگی بزرگمهر و به زندان رفتن اوست.

۱. در این آرزو با وجود لطافت و والایی بی‌ظنیر، یک درک غلط و بشری از صفات حضرت حق دیده می‌شود. این که خداوند را دچار احساس کنیم تا به خواست ما عمل کند، نشانه این است که صفات انسانی را به خداوند نسبت داده‌ایم، صفاتی که توأم با احساس است و موجب تجدید نظر، بازنگری و در نتیجه تغییر موضع و تصمیم خداوند است. در داستان‌های رایج بین مردم که گاه در مقام نصیحت گفته می‌شود آمده است: نابکاری آخرین شب زندگی را مهمان چوپانی بود. این چوپان هنگام صبح که با جنازه مهمان گناهکار خود روبرو می‌شود دست به دعا برمی‌دارد و می‌گوید: خدایا من در حد وسع و توان خود، یک گوسفند برای این مهمان ذبح کردم. توقع دارم تو هم از او به شایستگی پذیرایی کنی. فردای آن روز فرزندان میت در عالم رؤیا، پدر خود را در اثر توصیه چوپان، بخشوده از همه گناهان، در بهشت دیدند.

خلاصه داستان بر اساس روایت بیهقی

بزرگمهر از دین گبرکان (زرتشتیان) دست برداشت و به دین عیسی (ع) گروید و اظهار کرد بر اساس آنچه در کتب خوانده، پیامبر اسلام ظهور خواهد کرد و اگر او را دریابم، اولین کسی خواهم بود که به او می‌گروم. انوشروان از ارتداد بزرگمهر سخت خشمگین می‌شود و به او می‌گوید تو با این کار به رعیت و لشکر وانمود می‌کنی که آن‌ها بر راه راست نیستند و این کار تو موجب شورش خاص و عام می‌شود. انوشروان از بزرگمهر می‌خواهد که به دین اجداد و آباء خود بازگردد. بزرگمهر می‌گوید: «چون من از تاریکی به روشنایی آمدم به تاریکی باز نروم که نادان و بی‌خرد باشم.» کسری او را تهدید به مرگ می‌کند. بزرگمهر از تهدید او نمی‌ترسد و می‌گوید: «داوری که پیش او خواهم رفت عادل است و گواه نخواهد و مکافات کند و رحمت خویش از تو دور کند.»... در پایان کسری با خود می‌گوید: «دریغ باشد تباه کردن این»، «فرمود تا وی را در خانه‌ای کردند سخت تاریک...»

در تاریخ بیهقی در ادامه داستان آمده است: پس از دو سال، سخن بزرگمهر را نشنیدند به کسری خیر دادند «بفرمود زندان بزرگمهر بگشادند.»... مردم انتظار داشتند که بزرگمهر پس از گذراندن دوره سخت و تاریک زندان، با کمترین آب و غذا، لاغر و بیمار شده باشد و آثار آن در چهره و اندامش دیده شود، ولی او را در سلامت کامل و حالی خوش یافتند. «یافتندش به تن قوی و گونه برجای».

بزرگمهر در پاسخ به مردمی که حیرت‌زده از او پرسیدند: چکار کرده‌ای که سختی زندان بر تو اثر نگذاشته؟ گفت: «برای خود گوارشی ساخته‌ام از شش چیز، هر روز لختی از آن بخوردم تا بدین بمانده‌ام. گفتند ای حکیم! اگر بینی آن معجون ما را بیاموز تا اگر کسی از ما را و یاران ما را کاری افتد و چنین حال پیش آید آن را پیش داشته آید. گفت نخست ثقة درست کردم که هرچه ایزد عزّ ذکره تقدیر کرده است باشد. دیگر به قضاء او رضا دادم. سیوم پیراهن صبر پوشیدم که محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست^۱ و چهارم اگر صبر نکنم باری سودا و ناشکیبایی را به خود راه ندهم. پنجم آن که اندیشم که مخلوقی را چون من کار بدتر از این است، شکر کنم. ششم آن که از خداوند سبحانه و تعالی نومید نیستم که ساعت تا ساعت فرج دهد.»^۲ (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/۷۶۷ و ۷۶۸)

۱. گویند سنگ لعل شود در مقام صبر / آری شود ولیک به خون جگر شود. (حافظ)

۲. برای اطلاع از نقدی بر دیدگاه دکتر معین در خصوص این داستان نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۱۹)

به اعتقاد ما در این داستان نشان‌هایی از حکمت‌های ایرانی دیده می‌شود که نشانگر ریزبینی و باریک‌اندیشی نیاکان ماست:

این داستان در منابع عربی (با اندکی اختلاف) دیده می‌شود: «سئل بزرجمهر فی نکتته عن حاله فقال: إني لما دفعت إلي الخنة بالأقدار السالفة، والخفيات السماوية، إلي العقل الذي به يعتدل كل مزاج، وإليه يرجع كل علاج، فركب لي شربة أنا أحمسها وأتمزمز بها؛ قيل له: عرفناها، قال: هي مركبة من أشياء: أولها أيّ قلت: القضاء والقدر لا بدّ من جريانه؛ والثاني أيّ قلت: إن لم أصبر فما أصنع؟^۱ و الثالث أيّ قلت: يجوز أن يكون أشدّ من هذا؛ و الرابع أيّ قلت: لعلّ الفرج قريب وأنت لا تدري؛ قال، فقلت: أورثني هذا سكوناً، و وكل بي راحة، و علي الله أعتد في تمام المأمول.» (توحیدی، ۱۴۱۹: ۲۱۷/۴)، (أبشيهي، ۱۴۲۱: ۱۳۳/۲)، (آبی، ۱۹۹۰: ۷۰/۷)، (عاملی، ۱۴۲۰: ۲۵۰/۲) و (تنوخی، ۱۳۶۳: ۹۱/۱-۹۴) حال بزرگمهر را در زمان مصیبتش (زندانی) پرسیدند، گفت: هنگامی که به حکم سرنوشت و خواست خدا دچار بلا شدم به عقلی (پناه بردم) که هر طبیعتی با آن تعدیل می‌شود و منشأ هر درمانی است پس برایم شربتی ساخت که آن را مکیده، جرعه جرعه نوشیدم، به او گفتند: آن را به ما یاد ده، گفت: این شربت از چند ماده تشکیل شده: اول این که به خود گفتم چاره‌ای از سرنوشت نیست. دوّم: اگر صبر نکنم چه کنم، سوّم: ممکن بود کار از این سخت‌تر باشد، چهارم: به خود گفتم: شاید فرج نزدیک باشد و تو بی‌خبر باشی، در ادامه گفت: این‌ها به من آرامش داد و من در همه خواسته‌ها به خدا توکل کردم. عوفی (۱۳۸۴: ۲۹۸) نیز این داستان را نقل کرده است.

نکته قابل تأمل قرابت برخی پندهای آذرباد با این سخنان حکیمانه بزرگمهر است در سخنان آذرباد (دینکرد ششم، نقل از اشه، ۱۳۸۲: ۳۵۰) آمده است^۲:

آذرباد مهر سپندان گفت که: هرگز هیچ انایی^۳ به من نه رسید که به شش در ازش رامش نه پذیرفته باشم:

فردم (اول) این که: شکر، که انایی این است! چه از این بدتر شاید بودن^۴.

۱. رهایی نیابد کس از دست کس / گرفتار را چاره صبر است و بس (بوستان سعدی)
۲. گمان نویسنده بر این است که این پند در زمان زنده‌یاد معین در دسترس نبوده است زیرا در تحقیقات او کمتر نکته‌ای در خصوص پژوهش‌های مربوطه، از دید نافذ او به دور مانده است.
۳. این واژه باید عنا به معنی رنج و بلا باشد.
۴. زرتشت بهرام این پندها را به لباس نظم در آورده است:

همی خواندم کتابی باستان من
چنین دیدم ز گفت راستان من
که آذرباد بن مانثره سفندان
به هر بد شکر می کردی ز یزدان....

دو دیگر این که: از اناهایی که برایم (مقدّر) داشته‌اند یکی گذشت. سدیگر این که: انایی به تنم رسید نه به روانم. چه انایی به تن آسان‌تر شاید گذاردن تا به روان! چهارم این که: آزادی (شکر) که من مردی ایدون نیکم که اهرمن گجسته (ملعون) این انایی، به خاطر خوبیم بر سرم آورد.^۲ پنجم این که: هر (کی) بدی یا انایی‌ای کند، به خود یا به فرزندانش رسد، به من (انایی) آمد و به فرزندانم نه رسد. ششم این که: گنج اهرمن پر است از انایی که برای خوبان نگاه داشته است. هر چه به سر من آمد از گنج اهرمن کاست، و آن انایی به (مردم) خوب دیگر نه تواند کردن. از مقایسه بند پنجم و ششم سخنان آذرباد می‌توان پیشینه این بیت در بوستان را در دیدگاه‌های ایرانیان باستان پیدا کرد زیرا یکی از عوامل شادی، تحمل رنج‌هایی است که اهریمن برای آدمی تدارک دیده، و آذرباد، خوش حال می‌شود که سهم رنج دیگران را به دوش بکشد و با این کار راضی و خرسند می‌شود که فرزندانش و دیگر مردمان عذاب نبینند. با توجه به این که بر اساس این تحقیق، پیشینه و سابقه‌ای در منابع فارسی و عربی برای این آرزوی شیخ، یافت نشد، این نکته باریک یکی از سرنخ‌های ریز و پنهان در فهم اندیشه‌های عرفانی است که از طریق ایرانیان به ادب عرفانی نفوذ کرده است.

منابع

الأبیہی، شهاب‌الدین محمد بن أحمد أبو الفتح (۱۴۲۱). *المستطرف فی کل فن مستطرف*، مراجعة و تعليق محمد سعید، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
 الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (۱۹۹۰). *نثر النثر*، تحقیق منیر محمد المدنی، مراجعة دکتور حسین نصار، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

نک: (اشه، ۱۳۸۲: ۳۵۲-۳۵۶)، این عبارت یادآور بیتی از حافظ است:

روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش / رو شکر کن مبدا که از بد بتر شود (حافظ)

۱. در گلستان سعدی آمده: پارسایی را دیدم بر کنار دریا که زخم پلنگ داشت و به هیچ دارو به نمی‌شد. مدت‌ها در آن رنجور بود و شکر خدای عزوجل علی‌الدوام گفتی. پرسیدندش که شکر چه می‌گویی؟ گفت: شکر آن که به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی. (سعدی، ۱۳۸۷: ۹۱)

۲. این بند یادآور عبارت معروف «البلاء للولاء» است. برای اطلاع از این مضمون در احادیث و اشعار فارسی نک: (دهخدا، ۱۳۵۲:

۲۳۷/۱، ذیل البلاء للولاء)

اشه، رهام (۱۳۸۲). *آذرباد مهرسپندان*، تهران: موسسه انتشاراتی تیمورزاده.

سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۳). *بوستان*، شرح و توضیح از محمد خزائلی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پنجم.

سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۷). *گلستان*، شرح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*، مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها: محمد جعفر یاحقی، مهدی سیدی، انتشارات سخن.

تنوخی، ابو علی محسن بن علی بن محمد بن ابی الفهم داود بن ابراهیم علی تنوخی (۱۳۶۳). *فرج بعد از شدت*، ترجمه و تألیف حسین بن اسعد دهستانی، با مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات. التوحیدی، أبو حیان، علی بن محمد بن العباس (۱۴۰۸). *البصائر والذخائر*، المحقق: وداد القاضي، بیروت: دار صادر.

خزائلی، محمد (۱۳۶۳). *مقدمه بر شرح بوستان سعدی*، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پنجم.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۲ ش). *امثال وحکم*، انتشارات امیر کبیر، تهران: چاپ سوم.

سبزیان پور، وحید (۱۳۹۲). «نقدی بر روایت دکتر معین از تاریخ بیهقی درباره زندان بزرگمهر حکیم»، گزارش میراث، مرداد، شماره پیاپی ۵۲-۵۳، ۱۱۶-۱۱۹.

عوفی، سدید الدین محمد (۱۳۸۴). *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، به کوشش جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.

References

- Al-Abshih, Sh. (2000). *The most interesting thing in every art is the most interesting*. Revised and commented by Muhammad Saeed, Dar al-Fikr for Printing, Publishing and Distribution.
- Al-Abi, A.S. (1990). *Nath al-Dardar*, researched by Munir Muhammad al-Madani, Reviewed by Dr. Hussein Nassar, General Egyptian Book Authority.
- Ashe, R. (2003). *Azarbad Mehrspandan*, Tehran: Teimurzadeh Publishing Institute.
- Saadi, M. (1984). *Bostan*, commentary and explanation by Mohammad Khazaeli, Javidan Publishing Organization, 5th edition.
- Saadi, M. (2008). *Golestan*, Commentary and Explanation by Gholamhossein Yousefi, Kharazmi Publications, 8th edition.
- Bayhaqi, A. (2009). *Bayhaqi History*, Introduction, Corrections, Notes, Explanations and Lists: Mohammad Jafar Yahaqi, Mehdi Seyidi, Sokhan Publications.
- Tanukhi, A.A.M. (1984). *Relief after the Extreme*, translated and compiled by Hussein bin Asad Dehistani, with the comparison and correction of Ismail Hakemi, Ettalat Publications.

- At-Tawhidi, A. H., Abbas, A. (1987). *Al-Basair and Al-Dhakhaair*, Al-Muhaqqiq: Waddad Al-Qadi, Beirut: Dar Sader.
- Khazaeli, M. (1984). *Introduction to the description of Saadi's Garden*, Javidan Publishing Organization, fifth edition.
- Dekhoda, A.A. (1973). *Proverbs and Wisdom*, 3rd edition, Tehran: Amir Kabir Publications.





Summary of the story based on Beyhaqi's narration

Bozorgmehr abandoned the Zartoshtian faith and converted to the religion of Jesus (peace be upon him), stating that based on what he had read in the scriptures, the Prophet of Islam would appear, and if he found him, he would be the first to follow him. Anusharvan was very angry with Bozorgmehr's apostasy and told him that by doing so, he was causing his subjects and army to believe they were not on the right path, which could lead to both private and general rebellion. Anusharvan urged Bozorgmehr to return to the religion of his ancestors and forefathers. Bozorgmehr said, "Since I have come from darkness into light, I will not return to darkness, lest I become ignorant and senseless." Kasra threatened him with death. Bozorgmehr was not afraid of the threat and replied, "The judge I will go to is just and will neither require witnesses nor punish you, nor will he withhold his mercy from you. At the end, Kasra said to himself, "It is a pity to ruin this," and then ordered that Bozorgmehr be placed in a very dark prison cell.

The story continues in the history of Bayhaqi: After two years, they had not heard from Bozorgmehr, so they informed Kasra, saying, "He said, 'Open Bozorgmehr's prison.' People expected that Bozorgmehr would have become thin and sick after enduring the harsh and dark period of imprisonment, with minimal food and water, and that these effects would be visible on his face and body. However, they found him in excellent health, with a strong body and a healthy complexion.

In response to those who asked him in astonishment, have you done that the hardships of prison have not affected you? "I have prepared a regimen for myself consisting of six things, and I take a portion of it each day to remain steadfast in my faith. They said, "O wise man! If you see fit, teach us this regimen so that if any of us or our companions face such affliction, we may apply it. He replied, "First, I have placed my trust in the belief that whatever God Almighty has decreed will come to pass. Second, I have accepted His decree. Third, I have donned the garment of patience, for there is nothing like patience in hardship. Fourth, if I fail to be patient, I do not allow myself to be overwhelmed by sadness and impatience. Fifth, I reflect that there are creatures in worse situations than mine, so I remain grateful. Sixth, I do not despair of God's mercy, trusting that He will provide relief hour by hour." (Bayhaqi, 1388: 1/767–768).

We believe this story reflects Iranian wisdom, revealing both the insight and narrow-mindedness of our ancestors. This story appears in Arabic sources with slight variations: When asked during the Nakbata about Haleh, he said, "Indeed, I have turned away from the afflictions of the ancients and the heavenly mysteries, focusing instead on the mind that moderates all temperaments, to whom all cures return. He said: It is composed of things: The first of which is Fate and destiny that must take place. And secondly, If I don't wait, what should I do? The third is that I said: It is permissible for me to be worse than this; And the fourth is that I said: Perhaps Al-Fajr is near and you do not know. He added, "I will accept this calmly, rest without rest, and place my trust in Allah in all matters. (Towhidi, 1419: 4/217), (Abshihi, 1421: 2/133), (Abi, 1990: 7/70), (Amil, 1420: 2/250), and (Tanukhi, 1363: 1/91-94) recount this when asked about Bozorgmehr's s... . urnng his aammyy(mrprssonmnn). He said, I was afflicted by fate and God's will, I took refuge in reason, by which every nature is balanced and which is the source of

every cure. So I made a syrup, which I sipped slowly. syrup consists of several ingredients: First, I told myself there is no escape from fate. Second, I asked, what should I do if I do not wait? Third, the ordeal could have been worse than this. Fourth, I said to myself, perhaps the end is near, and you are unaware. He continued, me peace, and I relied on God in all my desires. Afi (1384: 298) also narrated this story.

A noooooorhly ponit ss hle smrrryybeeee nn some of aaa rbdd's ddveee nnd hle sss e oo rds of Bozorgmehr. According to Azarbad (Dinkard Shash, quoted in Ashe, 1382: 350), it is stated: Azarbad Mehr of Sepandan said, has any fate come to me that I have not accepted through six doors. The first is: Thank God; this is fate! What could be worse than this? One of the fates destined for me has passed. Another is: This affliction has come upon my body, not my soul. Perhaps it is easier to afflict the body than the soul. Fourth is freedom, gratitude that I am a good man, and that the accursed Ahriman has brought this affliction upon me because of my goodness. Fifth: Whoever commits evil or causes affliction, whether it befalls himself or his children, the affliction is considered to have come upon me and not upon my children

